

مجموعه چهارجلدی «مدرسه کیفی: از نظریه تا کاربردی» (۳)

دانش آموز با انگیزه:

شکوفایی کردن شوق یادگیری در مدرسه

بر اساس تئوری انتخاب

مقدمه	۹
درباره نویسنده	۱۴
فصل ۱. ترس را از کلاس درس حذف کنید	۱۵
آقای لویستون	۱۵
دیدگاه دانش آموزان	۱۷
فلسفه آموزش آقای لویستون	۲۰
تفسیر	۲۲
برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید	۲۵
فصل ۲. استفاده از زور و اجبار را به حداقل برسانید	۲۷
خانم لوگو	۲۷
نظر دانش آموزان	۳۰
فلسفه آموزش خانم لوگو	۳۳
تفسیر	۳۵
برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید	۳۷
فصل ۳. پاداش‌های بیرونی را حذف کنید	۳۹
خانم جاگر	۳۹
دیدگاه دانش آموزان	۴۱
فلسفه آموزش خانم جاگر	۴۵
تفسیر	۴۷
برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید	۵۱
فصل ۴. از قدرت انگیزه درونی آگاه باشید	۵۳
تئوری روان‌شناسی کنترل درونی	۵۴
نیازهای اساسی	۵۵
خواسته‌ها و دنیای درونی	۶۱
واقعیت و ادراک	۶۲

ارزیابی درونی ۶۷

خلاصه ۶۹

برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید ۷۰

فصل ۵. روال کار، مقررات، و رویه‌ها را آموزش دهید ۷۳

خانم کاستا ۷۴

پیش‌بینی‌پذیری به امنیت منجر می‌شود ۷۵

روال کار و مقررات ۷۸

رویه‌ها ۷۹

اهمیت یکپارچگی ۸۲

خلاصه ۸۳

برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید ۸۳

فصل ۶. مشتاق باشید و از آنچه انجام می‌دهید لذت ببرید ۸۵

آقای بلر ۸۶

دیدگاه دانش‌آموزان ۸۹

فلسفه تدریس آقای بلر ۹۳

تفسیر ۹۵

برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید ۹۷

فصل ۷. با دانش‌آموزان روابط مثبت برقرار کنید ۹۹

تبدیل شور و اشتیاق به روابط مثبت ۹۹

آیا دانش‌آموزان تان را دوست دارید؟ ۱۰۱

آیا دانش‌آموزان تان به شما اعتماد دارند؟ ۱۰۵

آیا دانش‌آموزان تان به شما احترام می‌گذارند؟ ۱۰۷

به‌دنبال دستورعملی برای برقراری روابط مثبت با دانش‌آموزان نباشید ۱۰۸

دام رابطه مثبت ۱۱۲

اجتماع مبتنی بر پیوند ۱۱۳

برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید ۱۱۴

فصل ۸. طرح درس‌های مرتبط تهیه کنید ۱۱۷

خانم اُرتیز ۱۱۷

خانم چنکینز ۱۲۰

دیدگاه دانش‌آموزان ۱۲۱

۱۲۴.....	فلسفهٔ تدریس خانم اُرتیز.....
۱۲۷.....	تفسیر.....
۱۲۹.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۱۳۱.....	فصل ۹. انتظارات واقع‌بینانه ایجاد کنید.....
۱۳۲.....	لطف کردن.....
۱۳۵.....	انتظارات غیرواقع‌بینانه.....
۱۳۹.....	تفسیر.....
۱۴۴.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۱۴۷.....	فصل ۱۰. بر اساس نیازهای دانش‌آموزان برنامه‌ریزی کنید.....
۱۴۸.....	بُعد جدید در برنامه‌ریزی.....
۱۵۰.....	برنامه‌ریزی بر اساس نیازهای دانش‌آموزان: فرایند انجام کار.....
۱۵۷.....	خلاصه.....
۱۵۷.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۱۶۱.....	فصل ۱۱. به دانش‌آموزان تان آموزش دهید آگاهانه خودارزیابی کنند.....
۱۶۲.....	آموزش خودارزیابی به دانش‌آموزان.....
۱۶۳.....	خانم کریستا.....
۱۷۰.....	تفسیر.....
۱۷۳.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۱۷۵.....	فصل ۱۲. مؤلفه‌های رفتار را به دانش‌آموزان آموزش دهید.....
۱۷۶.....	رفتار کلی.....
۱۷۸.....	خانم کرونین.....
۱۸۳.....	فلسفهٔ آموزش خانم کرونین.....
۱۸۸.....	خلاصه.....
۱۸۹.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۱۹۱.....	فصل ۱۳. کم آموزش دهید، عمیق آموزش دهید.....
۱۹۲.....	محدودسازی حوزه‌ای که بر آن تمرکز می‌کنیم.....
۱۹۷.....	ما چگونه انتخاب می‌کنیم؟.....
۲۰۰.....	خلاصه.....
۲۰۰.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....

۲۰۳.....	فصل ۱۴. هویت حرفه‌ای خودتان را خلق کنید
۲۰۳.....	فرایند مصاحبه.....
۲۰۶.....	WDEP.....
۲۰۶.....	W: خواسته.....
۲۱۰.....	D: عمل.....
۲۱۱.....	E: ارزیابی.....
۲۱۲.....	P: برنامه.....
۲۱۳.....	خلاصه.....
۲۱۴.....	برای شروع می‌توانید این کارها را انجام دهید.....
۲۱۵.....	سخن پایانی.....
۲۱۹.....	منابع.....
۲۲۱.....	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی.....
۲۲۳.....	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....



مقدمه

طی بیست و پنج سال گذشته شاهد ظهور «مدل‌های بهینه» متعددی بوده‌ایم که برنامه‌داری و آموزش را به‌نحو چشمگیری بهبود بخشیده‌اند. نمونه‌ای از این نوآوری‌ها شامل این موارد است: آموزش افتراقی، یادگیری حساب‌شده، شکل‌گیری استانداردهای ایالتی، شکل‌گیری چارچوب‌های برنامه‌داری، نمودارهای زمان‌بندی آموزش که به معلمان اطلاع می‌دهند چه چیزی را در چه زمانی آموزش دهند، استفاده وسیع از فناوری در آموزش، باسوادی فعال، ترسیم نقشه برنامه‌داری و گسترش اجتماعات یادگیری حرفه‌ای. ارزیابی تکوینی بیش از هر زمان دیگری آموزش را تحت تأثیر قرار داده است و در یک کلام، درس دادن به‌شدت «حرفه‌ای‌تر» شده است.

با این حال، مدارس ما هنوز مشکل دارند، آن‌هم مشکلاتی بزرگ. کریستوفر سوانسون، مدیر پروژه‌های تصحیحی در مرکز پژوهش آموزش، تصریح می‌کند: «وقتی ۳۰ درصد از دانش‌آموزان پایه نهم ما (نهایتاً) موفق به کسب دیپلم دبیرستان نمی‌شوند، با بحرانی سروکار داریم که پیامدهای هولناکی برای... آینده ما دارد» (چدوک، ۲۰۰۶). میزان ترک تحصیل در مناطق شهری از این هم بالاتر است؛ وضعیتی حتی ناگوارتر. اما آنهایی که در مدرسه می‌مانند، چه؟ در کتاب *نتایج اکنون*، اشموکر^۱ (۲۰۰۶) بر

1. Schmoker: *Results Now*

اساس مشاهداتی از ۱۵۰۰ کلاس درس، شاخص آماری هشداردهنده‌ی زیر را گزارش می‌دهد: در ۸۵ درصد از کلاس‌هایی که بررسی شدند، کمتر از نیمی از دانش‌آموزان به درس توجه داشتند!

به‌رغم نوآوری‌های درخورِ پیروی در برنامه‌ی درسی و آموزش، میزان ترک‌تحصیل دانش‌آموزان نگران‌کننده است و بسیاری از آنهایی که در مدرسه می‌مانند، به نظر نمی‌رسد توجهی به درس داشته باشند. چگونه می‌توان این اختلاف را توضیح داد؟ پیشرفت در تعلیم و تربیت، بر برنامه‌ی درسی و آموزش متمرکز بوده است، یعنی بر محتوا و چگونگی درس‌دادن. چیزی که بسیار کم به آن پرداخته شده، مخاطب این آموزش بوده است: دانش‌آموز. برای آموزش دادن چیزی که فکر می‌کنیم بیشترین اهمیت را دارد روش‌های خلاقانه را پرورش داده‌ایم، اما افرادی که به‌خاطرشان تلاش می‌کنیم و مخاطب این روش‌ها هستند، یعنی دانش‌آموزان را عمدتاً نادیده گرفته‌ایم.

ما توجه بسیار کمی صرف دانش‌آموزان می‌کنیم، چون عقیده داریم می‌دانیم چه چیزی آنها را انگیزه‌مند می‌کند؛ مطمئنیم اگر به‌نحو مناسبی به رفتار موردنظر پاداش دهیم و تقویتش کنیم، دانش‌آموزان رشد خواهند کرد؛ در صورتی که واضح است چنین نیست. با این‌همه، پارادایم قدیمی پاداش/تنبیه که هنوز عمیقاً در تاروپود ستودنی‌ترین تلاش‌ها برای بهبود برنامه‌ی درسی و آموزش وجود دارد، همچنان به‌شدت بر تفکر ما غالب است. تعداد روزافزونی از مدارس برای کسب نتایج علمی بهتر به دانش‌آموزان‌شان جایزه می‌دهند، همان استراتژی اساسی «چماق و هویج». بنا به نظر روزنامه‌ی واشینگتن پست، مدارس واشینگتن، نیویورک، شیکاگو، بالتیمور و بوستون همگی اخیراً برنامه‌هایی را شروع کرده‌اند که در ازای کسب نمرات خوب و رفتار بهتر، به دانش‌آموزان پول یا پاداش‌های مادی دیگر می‌دهند (ترک، ۲۰۰۸). با بررسی بهترین الگوها و روش‌های آموزشی که در حال حاضر به کار می‌روند، خواهیم دید تعداد بسیار زیادی از آنها پیرو این ایده هستند که با ترکیب درست تقویت مثبت و

تحریم‌های ناخوشایند، می‌توانیم دانش‌آموزان را از بیرون انگیزه‌مند کنیم تا از نظر علمی به موفقیت برسند. اما داستان این کتاب متفاوت است.

کتاب *دانش‌آموز با انگیزه* بر این فرض استوار است که ایده‌های ما در خصوص انگیزه اشتباه هستند و الگوهای مبتنی بر این مدل غلط، سهواً دستاورد دانش‌آموزان را محدود می‌کند. مادامی‌که الگوهای آموزشی خودمان را بر اساس پاداش و تنبیه بنا کنیم، شاهد میزان بالای ترک تحصیل و جمعیت دانش‌آموزانی خواهیم بود که به‌طور نگران‌کننده‌ای بی‌توجه هستند. وقتی مدارس و کلاس‌های درس را بر این اساس بسازیم که دانش‌آموزان از درون انگیزه‌مندند، می‌توانیم از بسیاری از نوآوری‌ها و پیشرفت‌های جدید در برنامه‌درسی و آموزش بهره‌ کامل ببریم.

در کتاب *مدرسه کیفی*^۱ (۱۹۹۰: ۱۷۴ و ۱۷۵)، تعریف دکتر ویلیام گلسر از درس دادن عبارت است از «فرایند انتقال دانش از طریق تکنیک‌هایی متنوع... به افرادی که می‌خواهند این دانش را فراگیرند». بر اساس تعریف گلسر، ما مشکل درس‌دادن نداریم! مشکل اصلی در قسمت پایانی جمله است که می‌گوید «افرادی که می‌خواهند این دانش را فراگیرند». اگر دانش‌آموزانی داشته باشیم که به یادگیری مطالب موردنظر ما علاقه دارند، ایده‌های مربوط به برنامه‌درسی و آموزش تأثیرگذار خواهند بود. برنامه‌های تربیت‌معلم در این حوزه‌ها پیشرفت چشمگیری کرده‌اند و معلمان امروزه کاملاً آماده‌اند تا به آنهایی که «می‌خواهند این دانش را فراگیرند» به‌نحوی کارآمد درس بدهند. نرخ تکان‌دهنده ترک تحصیل و تعداد دانش‌آموزانی که در کلاس توجه ندارند، نشانه‌هایی جدی‌اند از اینکه تعداد اندکی از دانش‌آموزان با قاطعیت به فرایند یادگیری مشغول‌اند. اکثر دانش‌آموزان یا ترک تحصیل می‌کنند یا «ترک تحصیلی‌های ثبت‌نام‌شده» هستند که در فهرست کلاس باقی می‌مانند، اما رها و فاقد انگیزه

1. Glasser: *The Quality School*

درس خواندن‌اند.

درحالی‌که تلاش‌های هماهنگ برای بهبود برنامه‌درسی و آموزش، مشکلات آموزشی متداول را تا حد زیادی از میان برداشته، واقعیت‌گرنده این است که درس‌دادن خوب کافی نیست. علاوه بر درس‌دادن نیازمند این هستیم که به‌نحو مؤثری مدیریت کنیم، چیزی که گلسر (۱۹۹۰: ۱۷۶) این‌چنین تعریف می‌کند: «فرایند متقاعدکردن افراد بر اینکه سخت تلاش‌کردن و انجام کار کیفی برای آنچه معلم از دانش‌آموزان می‌خواهد انجام دهند، کیفیت را به زندگی آنها خواهد افزود.» دانش‌آموزانی که می‌فهمند موفقیت و به‌کار بستن نهایت کوشش و انجام آنچه ما از آنها می‌خواهیم، زندگی‌شان را بهتر می‌کند، کمتر احتمال دارد انصراف بدهند و بیشتر احتمال دارد وقتی در کلاس‌های ما هستند توجه نشان بدهند و به درس خواندن بپردازند.

کتاب *دانش‌آموز با انگیزه رویکردی عینی برای جلب علاقه دانش‌آموزان از طریق مدیریت مؤثر*، یعنی قطعه گم‌شده پازل موفقیت، ارائه می‌دهد. این کتاب راهکارهایی برای کار بست ارائه می‌دهد و همچنین به کارهایی اشاره می‌کند که بهتر است از آنها اجتناب کنید. نیز به تجربیاتی از معلمان پایه‌های مختلف اشاره شده که هر روز از این راهکارها استفاده می‌کنند. موقعیت‌ها و گفت‌وگوهای که در این کتاب به آنها اشاره شده، هم نمونه‌های «واقعی» و هم داستان‌هایی هستند که ساخته شده‌اند تا موضوعی مشخص را نشان دهند.

تمام کتاب را بخوانید. سپس راهکار خاصی را که دوست دارید در آموزش خود به کار بگیرید، انتخاب کنید. به آن فصل برگردید تا ببینید معلم برای جلب مشارکت دانش‌آموزان چه کار کرد. بررسی کنید چگونه می‌توانید همان اصول را به شیوه‌ای به کار ببندید که با سبک و شخصیت شما هماهنگ باشد و مناسب دانش‌آموزان، موضوع درسی و پایه‌ای باشد که درس می‌دهید. بعضی از فصل‌ها روش‌هایی را توصیف

می‌کنند که مشارکت و یادگیری دانش‌آموزان را کاهش می‌دهند. با مرور این فصل‌ها و ارزیابی صادقانه این موضوع که آیا شما هم از برخی از این روش‌ها استفاده می‌کنید یا نه، می‌توانید از این فصل‌ها نیز بیاموزید. با آموختن رویکردهای جایگزینی که دانش‌آموزان را برمی‌انگیزند، آموزش خود را بهبود ببخشید.

پس از اینکه استفاده از یک راهکار برایتان آسان شد، راهکار دیگری را انتخاب کنید و سپس یک راهکار دیگر، تا زمانی که تمام راهکارهای ارائه‌شده در کتاب را به مجموعه راهکارهای خودتان اضافه کنید. هرچه تعداد بیشتری از راهکارها را به کار ببندید، دانش‌آموزان‌تان بیشتر مشارکت خواهند کرد، با اخلاص کمتری در کلاس درس مواجه خواهید شد، دستاوردهای بیشتری کسب خواهید کرد و از درس دادن رضایت بیشتری خواهید داشت.

اگرچه شکست در حوزهٔ تعلیم و تربیت باقی است، لزومی ندارد همیشه این‌چنین باشد. به‌رغم همه‌چیز، یک نکتهٔ اساساً «طبیعی» دربارهٔ آموزش وجود دارد: وقتی بزرگسالانِ مهربان و متخصص، اطلاعات و مهارت‌های باارزش را به نسل بعدی منتقل می‌کنند، این کار می‌تواند - و باید - تجربه‌ای شادابخش باشد. ما فقط زمانی می‌توانیم حداکثر استفاده از بهترین روش‌های ارائه‌شده را ببریم که به‌صورت هم‌زمان راهکارهایی را به کار ببندیم که سبب مشارکت و برانگیختن دانش‌آموزان می‌شوند.



درباره نویسنده

باب سولو معلمی است که نزدیک به چهل سال در زمینه امور مربوط به مدرسه در جایگاه‌های گوناگونی فعالیت کرده است؛ از جمله معلمی زبان انگلیسی، مشاوره تطبیقی، روان‌شناسی مدرسه، مدیریت مدرسه. در طی این دوره، او هم با دانش‌آموزان عادی و هم با دانش‌آموزان استثنایی سروکار داشته است؛ دانش‌آموزانی از مقطع پیش‌دبستانی گرفته تا دبیرستان. سولو که عضو ارشد هیئت علمی مؤسسه بین‌المللی ویلیام گلسر است در حال حاضر به صورت تمام‌وقت در حوزه آموزش کارکنان مدارس فعالیت می‌کند. وی تاکنون در ایالات متحده، کانادا، آمریکای جنوبی، اروپا، استرالیا، نیوزیلند برای معلمان و والدین کارگاه برگزار کرده است. آموزش‌های او بر مفاهیم کنترل درونی، انگیزه درونی، مسئولیت‌پذیری شخصی و اهمیت الهام‌بخشیدن به دانش‌آموزان استوار است و در پی این هدف است که دانش‌آموزان بتوانند در محیطی شادی بخش، به لحاظ تحصیلی ثمربخش باشند. دیگر کتاب‌های او عبارت است از: *الهام‌بخشی به کیفیت در مدرسه*^۱ (۱۹۹۷)، *پرورش کودکان شاد*^۲ (۱۹۹۸)، *مدیریت الهام‌بخش*^۳ (۲۰۰۷)، *برانگیختن شوق یادگیری*^۴ (۲۰۰۷)، *معلم الهام‌بخش*^۵ (۲۰۱۳).

-
1. *Inspiring Quality in Your School*
 2. *Teach Them to Be Happy*
 3. *Managing to Inspire*
 4. *Activating The Desire To Learn*
 5. *The Inspiring Teacher*



ترس را از کلاس درس حذف کنید

به‌رغم شواهد قاطع بر ضد این موضع، بسیاری از معلمان هنوز بر این باورند که ترس - ترس از مردودی، ترس از تماس مدرسه با خانه، ترس از معلم، ترس از مسخره‌شدن، ترس از پیامد ناخوشایند - اصلی‌ترین انگیزه دانش‌آموزان برای انجام کار باکیفیت است. ایجاد عامدانه ترس در کلاس درس یکی از راهکارهایی است که برای مدیریت رفتار دانش‌آموزان و کمک به پیشرفت تحصیلی به‌گسترده‌گی استفاده می‌شود. اما ترس توانایی ما را برای آموختن تضعیف می‌کند. در این فصل با معلمی خوش‌نیت آشنا می‌شوید که توانایی خودش برای ترغیب دانش‌آموزان برای رسیدن به دستاوردهای برتر را از طریق ایجاد محیطی آکنده از ترس در کلاس کاهش می‌دهد.

آقای لویستون

وقتی دانش‌آموزان وارد کلاس درس تاریخ سام لویستون می‌شدند، اولین چیزی که نظرم را جلب کرد این بود که کاملاً ساکت بودند. در اواسط صبح، اکثر محصلان سال سوم دبیرستان، اگر نگوئیم شلوغ و پرسروصدا، پرانرژی هستند؛ اما این دانش‌آموزان عجیب ساکت بودند، به‌سرعت سر جای خود نشستند و حتی قبل از اینکه زنگ بخورد کتاب‌هایشان را باز کردند. مشخص بود هیچ‌کس نمی‌خواهد در ابتدای کلاس آماده نباشد. جلوی کلاس، آقای لویستون در حال مرور یادداشت‌های خودش بود و دستورکار

آن روز به همراه دو نقل قول روی تخته نصب شده بود:

«اگر زحمت نکشید، به پاداش نمی‌رسید.» - بنجامین فرانکلین

«بترسید، ولی هرطور شده انجامش دهید.» - سوزان جفرز

زنگ خورد و آقای لویستون در کلاس را بست. چند ثانیه بعد دو دانش‌آموز با دستپاچگی وارد شدند. یکی از آنها شروع کرد به توضیح اینکه در راهرو ازدحام بوده، اما آقای لویستون به سرعت کلامش را قطع کرد:

«کیلب، تو قوانین را می‌دانی. موقعیت را با یک توضیح بی‌معنی بدتر نکن. امروز عصر می‌بینمت. تو را هم همین‌طور تروِر.»

دو دانش‌آموز سر جایشان نشستند، درحالی‌که هم‌کلاسی‌هایشان با نگاه‌هایی حاکی از ترس به آن دو می‌نگریستند. آقای لویستون با آرامش نام آن دو را زیر عنوان «حبس»^۱ روی تخته نوشت.

«بسیار خب، شروع می‌کنیم. فردا یک امتحان مهم داریم. گرچه احتمالش زیاد است که هر کدام از شما رد شود و بعضی از شما همین الان هم رد شدید، عملکردتان در امتحان فردا کاملاً تعیین‌کننده است که برای این سه ماه نمره قبولی می‌گیرید یا رد می‌شوید. نمی‌خواهم با اعلام اسامی آن‌هایی که رد شدند ناراحت‌تان کنم. هرکسی خودش می‌داند جزو آن دسته هست یا نه.» وقتی آقای لویستون این حرف‌ها را می‌گفت، سرش را می‌چرخاند و نگاهش را به نیم‌دوجین دانش‌آموزی می‌دوخت که شدیداً تلاش می‌کردند از تماس چشمی اجتناب کنند.

آقای لویستون ادامه داد: «خوش‌حالم اضافه کنم بعضی از شما خیلی خوب عمل می‌کنید، اما یادتان باشد نمره پایین می‌تواند هر کاری را که تا الان کرده‌اید بی‌اثر کند.

۱. detention: راهکاری تئیهی است که دانش‌آموز باید پس از اتمام ساعت مدرسه در مدرسه بماند و کاری انجام

الان زمان استراحت نیست. امتحان فردا منصفانه خواهد بود. البته چالش برانگیز هم خواهد بود.»

بخش عمده‌ای از زمان کلاس صرف مرور مطالب برای امتحان روز بعد شد. سرعت آقای لویستون زیاد بود. او به صورت تصادفی دانش‌آموزان را صدا می‌کرد و آنهایی که نمی‌توانستند در عرض چند ثانیه پاسخ دهند، با جملاتی مثل این سرزنش می‌شدند: «الو آلیشیا، حواست کجاست؟ بیدار شو، فردا امتحان است» و «آرمان، آماده‌نبودن تو همیشه باعث تعجبم می‌شود». چند دانش‌آموز لبخندی عصبی بر لب داشتند، اما اکثریت به جزوه و کتاب‌شان چشم دوخته بودند. وقتی دانش‌آموزان پاسخ صحیح می‌دادند، آقای لویستون تصدیق می‌کرد جواب‌شان درست است، اما یادآوری می‌کرد که «چیزی که مهم است، عملکرد شما در امتحان است. این یک تمرین است. فردا روز امتحان واقعی است. شُل نشوید.»

یک دقیقه مانده به زنگ، آقای لویستون گفت: «لطفاً کتاب و جزوه‌هایتان را ببندید و کاملاً توجه کنید من چه می‌گویم. امتحان فردا یک عامل تعیین‌کننده مهم در نمره‌ای است که برای این سه ماه خواهید گرفت. از تک‌تک شما می‌خواهم احتمال رد شدن را به یاد داشته باشید، تا آنجایی که می‌توانید خودتان را آماده کنید و با عملکرد خوب در امتحان فردا ثابت کنید که می‌خواهید موفق باشید. کیلب و ترور، حبس امروز بعدازظهر یادتان باشد.» در این هنگام زنگ خورد و دانش‌آموزان با همان سکوت و نظمی که وارد شده بودند از کلاس خارج شدند.

دیدگاه دانش‌آموزان

همان روز توانستم با چند تن از دانش‌آموزان این کلاس صحبت کنم. نظرشان را درباره این معلم، سبک او و کلاسش جویا شدم.

کیلب، یکی از دانش‌آموزانی که قرار بود بعدازظهر در مدرسه بماند، پاسخ داد:

«خب، او یک کله‌خرِ مزخرف است.»

پرسیدم: «آیا منصف است؟»

کیلب جواب داد: «کاملاً، این چیزی است که او را تا حدی قابل تحمل می‌کند. من می‌دانستم اگر دو ثانیه دیر به کلاس برسم، باید بعدازظهر در مدرسه بمانم. اصلاً نمی‌دانم چرا سعی کردم توضیح بدهم که راهرو شلوغ بود. مهم نیست چه توضیحی بدهی، چیزی تغییر نمی‌کند. آقای لویستون قوانین خودش را دارد که قابل مذاکره نیستند و پایان این داستان همین است.»

مارسی، دختری که در کلاس چند سؤال را به درستی پاسخ داده بود، با هیجان گفت: «واقعاً! یادم می‌آید یک بار به خاطر اینکه داشتم با معلم اسپانیایی‌ام حرف می‌زدم، دیر به کلاس رسیدم. با اینکه از معلم برگه گرفته بودم، آقای لویستون آن را قبول نکرد و من بعدازظهر در مدرسه ماندم. وقتی شکایت کردم، فقط گفت: 'مارسی، معلم اسپانیایی‌ات نمی‌تواند تو را از حبس من معاف کند. یک برگه با امضای او مجوزی برای زیرپا گذاشتن قوانین من نیست.' اما کیلب راست می‌گوید. آقای لویستون منصف است. هیچ وقت نورچشمی ندارد. منظورم این است که امروز خودتان شاهد بودید. او نه تنها دانش‌آموزانی که ممکن است رد شوند، بلکه همه را می‌ترساند و به وحشت می‌اندازد!»

سؤال کردم: «تو را می‌ترساند؟»

مارسی گفت: «البته که می‌ترساند. معلوم نیست؟ اغلب ما سعی می‌کنیم در کلاس کاری نکنیم که انتخاب شویم. راستش را بگویم، اگر درست را بخوانی و آماده باشی، می‌توانی در اکثر کلاس‌ها بدون مشکل خاصی قبول شوی. اما یک حمله غافل‌گیرانه ممکن است هر زمانی اتفاق بیفتد. به همین خاطر در این کلاس سعی می‌کنم خیلی در چشم نباشم.»

از مارسی پرسیدم: «تو دانش‌آموز خوبی هستی؟»

با لبخند محوی پاسخ داد: «امروز که بودم، اما همان‌طور که آقای لویستون یادآوری

کرد، فردا اوضاع ممکن است فرق کند.»

«آیا یادآوری‌هایی مثل این که فردا اوضاع ممکن است نامساعد باشد، باعث

می‌شود دقت کنی و گوش‌به‌زنگ باشی؟»

«فکر نمی‌کنم. منظورم این است که در بقیه کلاس‌ها من شاگرد اولم و این قدر

نمی‌ترسم، پس وظیفه‌شناس بودن من به خاطر این نیست که او مدام مرا از افت نمره‌ام

می‌ترساند. این را می‌دانم که هرگز در آن کلاس چیز بحث‌برانگیز یا خطرناکی

نخواهم گفت. راحت‌تر و خیلی زیرکانه‌تر است که بدون دردسر و حاشیه فقط درسم

را بخوانم.»

پرسیدم: «کسی می‌خواهد چیز دیگری بگوید؟»

آرمان گفت: «من می‌خواهم یک چیزی بگویم. فکر می‌کنم اگر بپرسید، اکثر بچه‌ها

می‌گویند آقای لویستون آدم خوبی است. منظورم این است که او حرف‌های کنایه‌آمیز

می‌زند، مثل چیزی که امروز راجع به آماده‌نبودن به من گفت، اما آدم رذلی نیست.

روش او برای انگیزه‌دادن به ما همین است. فکر می‌کنم عقیده دارد اگر مدام ما را از

تجدیدی و ردی نترساند، کمتر درس می‌خوانیم. حتی وقتی انتقاد می‌کند، اکثر بچه‌ها

احساس نمی‌کنند او دشمن‌شان است یا چیزی مثل این. فقط فکر می‌کند شغلش این

است که ما را بترساند.»

گفتم: «پس سبک او برای اکثر دانش‌آموزها خوب است.»

دانش‌آموزان یک‌صدا گفتند: «البته که نه! نشستن در کلاش خیلی سخت است.

مدام از این می‌ترسی که به تو حمله کند و تحقیر شوی. یک روز خوب در کلاس

آقای لویستون روزی است که دیده نشوی.»

گفتم: «اما سؤال آخر، کسی دوست دارد در دانشگاه در رشته تاریخ درس بخواند؟»

کیلب گفت: «این یکی از خنده‌دارترین چیزهایی است که تا حالا شنیده‌ام.»

فلسفه آموزش آقای لویستون

وقتی عصر همان روز به اتاق آقای سام لویستون رفتم تا با هم صحبت کنیم، وی بلافاصله از جای خود بلند شد، با من دست داد و پرسید آیا چیزی می‌خورم. اختلاف بین نحوه برخوردش با من و چگونگی مدیریت دانش‌آموزانش در کلاس درس آن قدر فاحش بود که نمی‌توانستم به آن اشاره نکنم.

به خودم جرئت دادم و گفتم: «برخورد شما در اینجا کاملاً متفاوت است.» سام که لبانش به خنده باز شده بود، گفت: «صددرصد؛ من و تو همکار هستیم و داریم راجع به چیزی که من عاشقش هستم، یعنی درس دادن، حرف می‌زنیم. وقتی امروز صبح مرا دیدی، در جایگاه معلمی بودم. اگر بخواهم آن‌طوری که دلم می‌خواهد موفق شوم، باید کارهای خاصی انجام بدهم و به‌شیوه‌های خاصی با دانش‌آموزانم برخورد کنم.»

تشویقش کردم بیشتر بگوید: «برایم توضیح بده؛ به‌نظرم جالب است.» سام گفت «حتماً. وقتی گفتم در جایگاه معلمی بودم، منظورم این نیست که نقش بازی می‌کردم. من خود واقعی‌ام بودم. وقتی در نقش معلم هستم، وظیفه‌ام این است که مطمئن شوم بچه‌ها تا جایی که ممکن است یاد می‌گیرند. برای این کار باید یک ترس سالم در آنها به وجود بیاورم: ترس از من، ترس از رد شدن، ترس از آینده نامعلوم. ترس یک انگیزه‌ساز عالی است. اگر در کلاس‌هایم ترس ایجاد نکنم، وظیفه‌ام را انجام نداده‌ام.»

«مشخص است که دانش‌آموزها از تو می‌ترسند. این امروز در کلاس واضح بود و گفت‌وگوی من با چند دانش‌آموز بعد از کلاس تأیید می‌کرد آنها بدون شک ترس را تجربه می‌کنند.»

سام جواب داد: «ممکن است عجیب به نظر برسد، اما خوش‌حالم این را می‌شنوم. اگر نترسند، انگیزه کمتری خواهند داشت. با این حال، کنجکاوم بدانم در مشاهده یا

صحبت با دانش‌آموزها، اشاره‌ای به انصاف شد؟ آیا از نظر آنها من خیلی هیجانی یا عصبانی بودم؟»

«دانش‌آموزها منصف‌بودن شما را تأیید می‌کردند و آشکارا قدردانش بودند. آنها به من گفتند شما جدی هستید و ترس را در آنها ایجاد می‌کنید، اما هیچ‌وقت نورچشمی نداشته‌اید. هیچ‌کس به هیجانی بودن یا عصبانیت اشاره‌ای نکرد.»

«خوب است. من سعی می‌کنم هیجان را وارد تدریسم نکنم. دوست دارم رویکردی واقع‌بینانه و فاقد احساس را در کلاس در پیش بگیرم تا این پیام را به دانش‌آموزها بدهم که این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. مثل امروز صبح که به دو تا پسری که دیر آمدند گفتم بعدازظهر باید بمانند. هر دو پسرهای خوبی هستند، اما من قوانینی دارم و زیرپا گذاشتن آن قوانین پیامدهایی دارد. ضمناً هرگز نمی‌خواهم فکر کنم به‌خاطر رفتار آنها از نظر هیجانی ناراحت می‌شوم. آنها انتخاب کردند دیر کنند، من هم تنبیه را اجرا کردم. هرکسی در کلاس باشد، گوشی دستش می‌آید و ما ادامه می‌دهیم.»

شیوه بی‌تکلف‌سام مرا تحت تأثیر قرار داد. به نظر می‌رسید او حقیقتاً از درس‌دادن لذت می‌برد و بهترین‌ها را برای دانش‌آموزانش می‌خواهد. درعین حال، کلاس درسش عاری از تفریح و پُر از ترس بود. سؤال کردم: «اینکه از گوشه‌وکنایه استفاده می‌کنی، چطور؟»

سام پاسخ داد: «این هم یکی دیگر از ابزارهایی هست که در جعبه‌ابزارم دارم.» وی با اشاره به یکی از جملاتی که آن روز صبح به کار برده بود، گفت: «آلیشیا دختر خوبی است، اما حواسش پرت می‌شود و یک شوک لازم دارد تا دوباره برگردد. آرمان مرد جوان لایقی است که هوش ذاتی‌اش او را به جلو سوق می‌دهد، نه اینکه اخلاق کاری خوب و احساس مسئولیت‌پذیری را در خودش پرورش داده باشد. پس لازم است این موضوع به‌شیوه‌ای کاملاً واضح و صریح به او تذکر داده شود.»

در مخالفت با وی گفتم: «منصفانه است، اما نگران نیستی که گوشه‌وکنایه‌ها بیشتر

ضرر داشته باشند تا منفعت؟»

سام جواب داد: «نه واقعاً. آن‌ها نوجوان‌اند و عادت دارند به همدیگر جفنگ بگویند. سیخونک‌های کنایه‌آمیز من توجه آنها را جلب می‌کند. اگر ملایم‌تر صحبت کنم، اکثرشان گوش نمی‌دهند. من مطمئنم کاری که می‌کنم هیچ ضرری ندارد.»

پرسیدم: «آیا انجام این کار ناخوشایند، با بچه‌ها اذیت می‌کند؟»

«به‌هیچ‌وجه. هدف من این است که بچه‌ها را وادار کنم وظیفه‌شان را انجام دهند و واقعیت محض این است که اگر به آنها فشار نیاورم، کارشان را درست انجام نخواهند داد. تو نقل‌قول‌هایی را که روی تخته نوشته بودم دیدی. ترس و درد برای موفق‌شدن ضروری‌اند و من - برای دانش‌آموزها و برای خودم - به‌دنبال موفقیت هستم. اگر بخواهم از یک روش متفاوت استفاده کنم، ممکن است کلاس‌هایم لذت‌بخش‌تر بشوند، اما رضایتی را که هر روز از کلاس می‌گیرم قربانی می‌کنم، چون می‌دانم با روش کنونی دارم به دانش‌آموزهایم کمک می‌کنم موفقیت تحصیلی را تجربه کنند.»

تفسیر

معلمانی هستند که احساس می‌کنند باید محیطی آکنده از ترس ایجاد کنند تا به موفقیت برسند. سام و معلمانی مانند او نیت خوبی در استفاده از این رویکرد دارند، چون می‌خواهند تا آنجا که ممکن است مؤثر عمل کنند. آنها حقیقتاً بر این باورند که ترس یک مؤلفه ضروری برای یادگیری موفقیت‌آمیز است.

گفت‌وگوی من با سام و دانش‌آموزانش به‌وضوح نشان می‌داد وی صلاح دانش‌آموزانش را می‌خواهد. همان‌طور که آرمان به من گفت، «آقای لویستون آدم خوبی است... روش او برای انگیزه‌دادن به ما همین است». وقتی سام در «نقش معلمی» خود نبود، مهربانی و تعهدش به امر آموزش مشهود بود. اکثر قریب به اتفاق معلمانی مانند سام که عمداً در کلاس درس ترس ایجاد می‌کنند، این کار را می‌کنند چون باور

دارند چنین فضایی به موفقیت تحصیلی منجر می‌شود. اما آیا این باور درست است؟ بیایید تأثیر ترس بر یادگیری را بررسی کنیم. هنگامی که احساس تهدید می‌کنیم و ترس را تجربه می‌کنیم، به وضعیت بقا عقب‌گرد می‌کنیم. در این حالت، توان یادگیری دانش‌آموزان افت می‌کند، چون تمرکز اصلی‌شان بر دفاع از خود است. همان‌طور که دانش‌آموزان به من گفتند، یک روز خوب در کلاس آقای لویستون معادل توانایی فرد برای «دیده‌نشدن» بود.

ترس موجب می‌شود مکانیسم معروف جنگ-یا-گریز فعال شود. این فرایند فیزیولوژیکی خودکار مقادیر زیادی از خون اکسیژن‌دار را به دست‌ها و پاها می‌فرستد تا برای جنگیدن یا فرار آماده باشیم. به دلیل اینکه مقدار خون ما محدود است، افزایش جریان خون به دست‌ها و پاها به کاهش جریان خون به سایر مناطق - به‌خصوص مغز - منجر می‌شود. به‌لحاظ فیزیولوژیکی، دانش‌آموزانی که در محیطی مملو از ترس هستند، نمی‌توانند به‌خوبی دانش‌آموزانی که در محیطی ایمن هستند فکر کنند و یاد بگیرند. اریک جنسن (۱۹۹۸: ۳۰) می‌گوید: «با حذف ترس از محیط یادگیری شروع کنید. مهم نیست چقدر هیجان‌زده‌اید مؤلفه‌های مثبت به محیط اضافه کنید؛ اول تلاش کنید منفی‌ها را حذف کنید... هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد ترس شیوه مؤثری برای برآوردن اهداف آموزشی بلندمدت است.»

یکی از «ابزارهایی» که سام درموردش با من صحبت کرد، استفاده از گوشه‌وکنایه بود. گرچه سام درست می‌گفت که نوجوان‌ها عادت دارند به یکدیگر «جفنگ بگویند»، گوشه‌وکنایه هیچ جایی در خزانه تکنیک‌های مورداستفاده‌ی معلمان ندارد. متأسفانه استفاده از زبان طعنه‌آمیز موضوعی محوری در رویکرد مدیریتی بسیاری از معلمان است. این معلمان، مانند سام، احتمالاً بر این باورند که گوشه‌وکنایه آنها «هیچ ضرری ندارد» و برای جلب‌توجه دانش‌آموزان ضروری است؛ اما گوشه‌وکنایه حس شادمانی و اعتماد دانش‌آموزان به خودشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی دانش‌آموزان تلاش خواهند کرد با اخلاقلگری در کلاس و برهم‌زدن فرایند یادگیری، با معلم «مساوی